

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

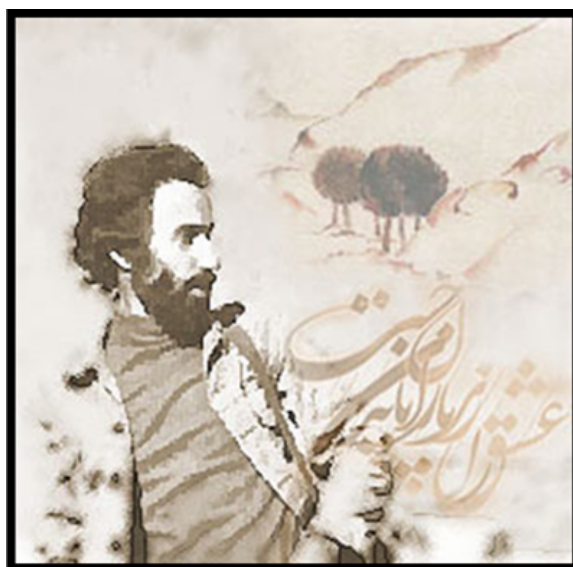
Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون باختریانی

۲۸ اپریل ۲۰۱۷

سهراب سپهری



نگارگری با نگاره های امپرسیونیسمی در لوحه اشعارش

(آمیژه تصوف شرق با سورئالیسم غرب)

(۱۹۸۲-۱۹۲۷/

۱۳۵۹ - ۱۳۰۷)

"به سراغ من اگر می آئید، نرم و آهسته بیانید، مبادا که ترک بردارد، چینی نازک تنهائی من" [سپهری]

این بار ما نرم و آهسته از مرز های سیاسی پا فراتر می گذاریم و به سرزمین همسایه ما ایران، به سراغ نقاش و شاعری می رویم که صاحب اسم و رسم است. او نو آوری بود در عرصه شعر و نقاشی. سهراب سپهری پویائی آفرینشگرانه خود را تقریباً همگام به عنوان یک نگارگر (رسام) و یک سخن پرداز (شاعر) آغاز کرد. این دو شیوه "نمایشگری" در سراسر زندگی او پهلوی به پهلوی می پیمودند. گفتیم سهراب شاعری با سبک است، شعرش سرشار از تصویر های شاعرانه، مضامین و مفاهیم عرفانی و فلسفی و غنائی است.

سهراب سپهری شاعری ست که جهان را از دیدگاه هنر محض می نگرد و به همه چیز و همه جا رنگ شعر می دهد و اشعارش همانند تابلو هائی است که با جزئیات خاص نقاشی شده است. از نقاشی های او گاهی بوی اشعارش شنیده می شود. همه اشياء برای او معنویت دارند؛ تمام ذرات عالم دارای عاطفه و احساسند. زبان سپهری نیز زبانی ویژه اوست. خیالات ظریف و تصویر های زیبا سراسر اشعارش را در بر گرفته است. از شعر های او می توان "هشت کتاب" و "صدای پای آب" را نام برد. نو آوری های سهراب در عرصه جهان بینی و نیز در گزینش ابزار بازتاب واقعیات و نیات روحی او متبازل گردیده است. شعر سرانی عرفانی سپهری را بی تردید باید در بستر جهت فلسفی در شعر معاصر ایران بررسی کرد.

بیش از همه از استادان پیشین، جهان بینی سپهری به مولانای روم (بلخ) نزدیک است. که از شعر های "چند"، "نه به سنگ"، "نه"، "شیطان هم"، "بودا"، "و شکستم و دویدم و فتام" و مانند آن پدیدار گردیده است. شفيعی کدکني او را به صائب و بیدل (پیشتران سبک هندی) نزدیک می شمارند. اسد الله شعور در رساله بیدلگرانی خود نوشته که: "یگانه کسی که شگرد های شعر بیدل را مبتکرانه به کار برده و شیوه تازه ای در ادبیات آفرید، شاعر معروف ایران- سهراب سپهری- است بقیه سخنوران که به شیوه او سروده اند نتوانسته اند جای بیدل را بگیرند." براهینی ادبیات شناس نامور می پندارد که در اشعار سپهری شمه ای از شعر کلاسیک نیست، چون او زیر تأثیر نیرومند اندیشه های بودا، شعر انگلیسی در سیمای ویلیام بلیک و سورنالیسم انگلیسی بود. در دوران سپهری جامعه هنری دچار تحول شده بود، در ادبیات با دو چهره شاخص: "نیما یوشیج" در شعر و "هدایت" در داستان روبه رو هستیم و همچنین تأسیس مراکز هنری نظیر تئاتر تهران و انجمن موسیقی ملی، و این فعالیت ها بر اندیشه هنرمندان آن دوران تأثیر بسیار گذاشت و سپهری نیز تحت تأثیر این جریان ها بود.



سهراب سپهری در نقاشی هایش به عناصر بصری توجهی نداشته است چرا که او در صدد این نبوده است تا نقاشی را معنا کند و بدین ترتیب سهراب از قید و بند ساختارها غربی گونه عناصر تجسمی حذر کرده است تا آنچه را در ذهن دارد نقش کند. در نقاشی های سهراب سپهری طبیعت ساده را می بینیم که ساده زیستن و ساده رفتن را تلقین می کند و در آثار نقاشی او انسان ترسیم نشده است. تابلو های سهراب سپهری از هنر شرق دور مایه گرفته است.

سپهری در شعر و نقاشی به طبیعت ارج می نهد و برای آن ارزشی والا قائل است. چه طبیعت در اندیشه های ایرانی و شرق دور دارای ارزش و منزلت است. اما در شرق دور طبیعت کامل کننده انسان است؛ ولی در اندیشه ایرانی طبیعت در عین زیبایی واسطه ای و وسیله ای برای رسیدن انسان به تکامل است.

با مروری بر جامعه آن روز، شاید سپهری زیاد بیراهه نرفته باشد، آن هنگام که همه دنباله رو غرب بودند و سبک های غربی چون کالای وارداتی وارد ایران می شدند که در مملکت ما نیز وضعیت شبیه حاکم بود؛ سپهری در پی یافتن

خویشتن و هنر شرق بود که با «من» ایرانی اش نزدیکتر باشد. در آثار سپهری بیان عرفانی آثار بر تکنیک و قواعد غربی و عوامل بصری برتری دارد.

او هنرمند کنجاو و بی قرار بود سراغ همه چیز به همه جا می رفت تا اگر شده جواب سؤالاتی که ذهنش را تسخیر نموده بودند در یابد چنان که ناصر خسرو، سعدی و مانی و دیگران از آن طریق عطش بی قراری های خود را اطفاء کردند.

سپهری در سال ۱۳۳۰ اولین مجموعه اشعارش را با نام «مرگ رنگ» و در سال ۱۳۳۲ دومین مجموعه را با نام «زندگی خوابها» انتشار داد. در سال ۱۳۳۶ سفری به اروپا داشت و در مدرسه هنرهای زیبای پاریس در رشته «لیتوگرافی» (= چاپ سنگی) نام نویسی کرد.

سال ۱۳۳۹ جایزه اول هنرهای زیبا را از "بیه نال" دوم تهران دریافت کرد. همان سال برای آموختن فنون حکاکی روی چوب به توکیو سفر کرد. در راه بازگشت در سال ۱۳۴۰ در هند توقف کرد؛ همان سال در بازگشت به ایران نمایشگاه انفرادی در تالار عباسی تهران برگزار کرد. سال ۱۳۴۳ سفرهایی به هند، پاکستان و افغانستان داشت. سال ۱۳۴۴ شعر بلند «صدای پای آب» و سال ۱۳۴۵ شعر بلند «مسافر» را منتشر کرد و در طول این دو سال سفرهایی به آلمان، انگلستان، فرانسه، اسپانیا، هلند، ایتالیا و اتریش داشت. مجموعه شعر «حجم سبز» را سال ۱۳۴۶ منتشر کرد و همان سال شب شعر سهراب سپهری در نگارخانه «روزن» تهران برگزار شد. سال ۱۳۴۸ امتیاز مخصوص جشنواره بین المللی نقاشی فرانسه را دریافت کرد. سال های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ سفرهایی به آمریکا، یونان و مصر داشت و سال ۱۳۵۵ مجموعه اشعار «هشت کتاب» به اضافه اشعار «ما هیچ ما نگاه» را منتشر کرد. از سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷ چندین نمایشگاه نقاشی انفرادی و جمعی برگزار کرد.

سپهری در خود سازی خویش به درجات بالائی رسید که انکار نمی توان کرد اما در حقیقت نتوانست عوامل بصری را با اصالت ایرانی و با ذهنیت شرق دور ادغام کند.

سهراب سپهری شاعر سیمبول هاست؛ گرچه سیمبولیسم سپهری به نماد پردازی و نماد آرائی شرق تمایل دارد اما بار نوی از سیمبولیسم غرب را نیز حمل می کند. به طور مثال شعر "نیلوفر" او را به مثابه مشت نمونه خروار، مورد بررسی قرار می دهیم چون خود نیلوفر سیمبول پاکیزگی ایزدی است در بودیسم، که از سوی سپهری در اندیشورزی Meditation عرفانی مورد استعمال قرار گرفته است. آری او با این همه ریاضت و تفکر به نیروانای بودا مایل بود و در صدد کسستن هوا جس نفسانی قدم هائی برداشت و "من" را محکوم کرد. به گفته مولانای بلخ:

"بمیرید بمیرید درین عشق بمیرید در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید ازین مرگ مترسید از این خاک برانید و سموات بگیرید

بمیرید بمیرید از این نفس بمیرید که این نفس چو بند است و شما همچو اسیرید

یکی تیشه بگیرید پی حفره زندان چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید..."

اینک شعر "نیلوفر" سهراب سپهری که تأثیر ژرف اندیشه مولانای بلخ را در افکارش ملاحظه می کنیم.

"از مرز خوابم گذشتم.

سایه تاریک یک نیلوفر

روی همه این ویرانه ها فرو افتاده بود.

کدامین باد بی پروا

دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟

در پس در های شیشه ئی رؤیا ها،
 در مرداب بی ته آئینه ها،
 هر جا که من گوشه ای از خودم را مرده بودم
 یک نیلو فر روئیده بود.
 گوئی او لحظه لحظه در تهی من من ریخت.
 و من در صدای شگفتن او
 لحظه لحظه خودم را میمردم.
 بام ایوان فرو می ریزد،
 و ساقه نیلوفر بر گرد همه ستونها می پیچد.
 کدامین باد بی پروا
 دانه نیلوفر رابه سرزمین خواب می آورد؟
 نیلوفر روئید،
 ساقه اش از ته خواب شفا هم سر کشید،
 من رؤیا بودم
 سیلاب بیداری رسید
 چشمانم را در ویرانه خوابم گشودم
 نیلوفر به همه زندگی ام پیچیده بود،
 در رگهایش من بودم که میدویدم
 هستی اش در من ریشه داشت
 همه، من بود
 کدامین باد بی پروا
 دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب آورد."

ساخت و ساز و تار و پود شعر فوق تابع تهداب آن است. از یک مصراع تا مصراع دیگر حاکمیت نیلوفر که دانه های باد آورده دارد پهن تر می گردد. این رؤیا در فرو رفتن بحر تفکر Meditation است که در نتیجه آن همنشینی دلخواه با "مطلق" دستیاب می گردد. تکرار سه بار موضوع بار تأثیر گذاری احساسی متن را وزن تر می نماید. خواب به آهستگی قهرمان در ژرفنای "راستینائی فروهری" غرق می کند. نیلوفر که بام ایوان را ویران می کند و گرد ستونهای ایوان می پیچد. در اینجا بام ایوان کنایه از دیواره های سستی است که قهرمان غنائی را از مطلق جدا می سازد. تصویر ویرانی "خواب ویران"، "بام فرو ریخته ایوان" گواه برای پذیرائی واقعیت به عنوان چیزی نا پایدار است. سر انجام همه هستی قهرمان غنائی به ذره ای مبدل می گردد که در رگهای هستی راستین(نیلوفر) می دود. نیلوفر، دانه نیلوفر در اینجا نیز به عنوان نماد "زندگی جاوید" لایتنه های آنجا که "گوشه از من می میرد"، "ساقه نیلوفر می روید" و به عنوان نماد "باز زائی"(تولد دیگر- تولد دوباره) "تناسخ Reincarnation" ماهیت انفرادی مطلق بر ایند دارد. در شعر بالا شمیمی از گلهای اندیشه مانوی و زردشتی نیز به مشام می رسد.

سپهری مانند نیاکان ما شیفته بودیزم بود و روی همین ملحوظ در سال ۱۹۶۰ میلادی به مقصد آشنائی نزدیک با فرهنگ و هنر بودائی به جاپان رفت و پس از پنج سال در مجله "سخن" تجربه سروده های جاپانی ("هایگو های ژاپنی") خود را چاپ کرد. از راه جاپان راهی هند شد و چهره های سرشناس مذهبی و فرهنگی آنجا صحبت کرد. سرانجام بعد از پویائی و تلاش زیاد این متفکر نو آور در سال ۱۳۵۸ به بستر مریضی افتاد و برای معالجه سرطان خون به انگلستان رفت؛ بعد از دو ماه به ایران بازگشت و در سال ۱۳۵۹ اول اردیبهشت ماه (ثور) در بیمارستان پارس تهران فوت کرد و فردای آن روز در قریه مشهد اردهال کاشان در صحن امامزاده سلطان علی دفن گردید. بر سنگ مزار او شعر: "به سراغ من اگر می آئید، نرم و آهسته بیائید، مبدا که ترک بردارد، چینی نازک تنهائی من." [شعر: واحه ای در لحظه] به خط "رضا مافی" حک شد.

"تو می گوئی: "سهراب سپهری کمتر از چه گوارا شورشی بوده است!"

و نمی بینی که چه گوارا با چند گزمه در جنگل جنگید؛ اما سهراب، همه تیمسار های درون خود را خلع سلاح کرد." [عباس سالاری]

منابع:

- ۱- مهرین مهرداد، فلسفه شرق، چاپ ششم ۱۳۶۱، مطبوعات عطائی، تهران: خیابان ناصر خسرو.
- ۲- ذوالفقاری، دکتر حسن، عمرانی غلام رضا، کریمی راد فریده، زبان و ادبیات فارسی، نشر چشمه، تهران: ۱۳۸۲
- ۳- داکتر پروژوگینا، دکتر اتور گاوری، خاور و باختر، مسکو: ۱۹۹۸
- ۴- معین، فرهنگ شش جلدی، چاپ نهم، انتشارات امیر کبیر، تهران: ۱۳۸۱
- ۵- سالاری، عباس، دیوان قلمی
- ۶- اختریان سید محمود، اطلاعات عمومی پیام، نشر محمد، تهران: ناصر خسرو ۱۳۷۱
- ۷- صورتگر، دکتر لطفعلی، دیوان شمس، تهران: زمستان ۱۳۴۳
- ۸- شعور اسدالله، بیدلگرانی، انتشارات امیری، کابل: ۱۳۸۸